# زندگی پر از سوء تفاهمه

سکانس اول - خارجی - شب - خیابان

دختری در خیابان یک کلاسور و یه کتاب در دست دارد و در تاریکی شب آرام آرام راه می رود و با خود شعری را زمزمه می کند که نامفهوم است. کمی که راه می رود میرسد به چهارراهی که سه پسر جوان با همدیگر در حال گفتگو هستند. هرسه نگاهی به دختر می اندازند و با هم پچ پچ می کنند و هرسه بلند میخندند و دوباره پچ پچ میکنند یکی از آنها یک کلید در دست دارد که روی انگشت شصتش میچرخاند صدای پچ پچ پسرها قطع میشود ولی صدای چرخاندن کلیدها هنوز به گوش میرسد دختر از چهارراه عبور کرده و قدمهایش را تندتر میکند. به کوچه دیگر میرسد ولی همچنان صدای کلیدها را می شنود؛ می ترسد، تندتر از پیش راه میرود پشت سرش را نگاه نمیکند. صدای نفسهای دختر شنیده می شود. دختر یک آه بلند میکشد و می دود و به سمت کوچه ای میپیچد و داخل کوچه می شود. کوچه خیلی تاریک است دختر درحال دویدن به تهِ کوچه میرسد و یک دیوار را جلوی خودش می بیند و متوجه میشود کوچه بن بست است. دختر وحشت زده برمیگردد و به پشت سرش نگاه میکند. هیچکس را نمی بیند. دستش را روی قلبش میگذارد، چشمهایش را می بندد وآهِ بلندی از تهِ دل میکشد و چشمهایش را دوباره باز میکند. دستش را از روی قلبش می اندازد پایین. دستش ناگاه به سمت جیب مانتویش میرود و دوباره صدای برخورد کلید شنیده می شود. دستش را در جیبش فرو می برد و چند سکه از جیبش بیرون می آورد و بهت زده به سکه ها خیره نگاه می کند.تصویر فید اوت می شود .

فیلمنامه نویس: حوراء آذرفراز